

فرستاده است در حال از این فریاد آمد و زین شخصیت
و او با یک آورد و خارج دایره بنشیند و گفت برای
فرستاده است خبر غایبیم از عجز ما با او گفت فرمود تا آن
دیو که آن دختر برده است هرگز نکند در حال مار و را با آن
حاضر آوردند و گفتند که این از دیو بود پس آن دیو را
گفت ترا چه باعث شد که آن عجزه را از زکات قطب عالم
ربودی گفت آن دختر را بقیات خوش آمد و در روز
حاکم و پادشاه فرمود تا آن مار را کردن رند و عجز
مرا بیدار کردند با او گفت مثل تو دیو فرمان بردار شخ را
گفت چگونه مطیع او باشم که او قطب عالم است چون خانه
نظر جمیع اقطاب عالم میکنند از هیبت او همه در فرار میشوند
و چون حق تعالی اقامت قطب میکند قادر است که میکند او را
بجز آن و غایب است و دختر خود را گرفته بجان خود آورد

۱۰۰
آمد و شکر خدا بجا آورد **فصل** از راوی مذکور
میگوید که وقتی مردی از اصفهان شرح آمد و گفت آن
مرد مرا از وجود ایت و اصرار می آمد و جمیع اهل عالم
بینه منجم کران در کار او در مانده اند فرمود آن ایت
از دیو نیز سرانند نام جنس را بار و بار و وجه خود را
در گوش او بوی ای جنس شرح بگردان در مقیم است و فرمود
میفرماید که تو باز نیای اگر باز آمدی این ایت خدی را
مرد رفت و همچنان کرد که شرح فرموده بود و بعد از
ده سال دیدم آن مرد را و از حال خود او پرسیدم
گفت بعد از آن او را هیچ نیامد تا آن زمان در سانی
جماعتی تو فریم چنین گفتند که چهل سال در صبا شخ
عبدا نقاد و مجلس معروض شد بعد از وفات او صبا
آمدن گرفت **فصل** از ابو عبد الله محمد حسی

زوجه

195

Copyright © King Fahd University